**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: استصحاب**

**14011202**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

ما به تناسب بحث عرض کردیم در واقع آن چیزی که در تمسک به عام مهم هست این است که آیا ظهور عام یا حجیت ظهور نسبت به اجزای زمان انحلالی هست یا انحلالی نیست؟ اثباتاً گاهی اوقات بحث‌های مربوط به مقتضی و مانع اثرگذار هست در کشف انحلال به دلیل این که آن موارد مربوط به مقتضی و مانع خیلی وقت‌ها ریشۀ عقلایی دارد و آن ریشه‌های عقلایی را ما می‌توانیم تشخیص بدهیم که آیا نسبت به زمان انحلالی هست نیست. به تناسب این بحث یک سری مفاهیمی را می‌خواستم یک کمی روشن کنم. عرض کردم ما یک تزاحم امتثالی داریم به اصطلاح مرحوم آقای صدر یک تزاحم ملاکی داریم. یک مطلب سومی را هم امروز می‌خواهم اضافه کنم آن هم ورود یک دلیل بر دلیل دیگر، یک حکم نسبت به حکم دیگر در عالم ملاک. تزاحم حالا چه تزاحم امتثالی باشد چه تزاحم ملاکی اصل اوّلی در موردش در ترجیح یکی بر دیگری اهمیت است. اهم بر غیر اهم مقدم است. اما یک مورد دیگری داریم که یک حکم بر حکم دیگر مقدم می‌شود ولی نه به مناط اهمیت، بلکه به مناط ورود. به این معنا که با آمدن یک موضوع یک حکم، حکم دیگر اصلاً مناطش می‌پرد. مناطش از بین می‌رود. در نتیجه ممکن است اگر این دو تا حکم مناط هر دو فعلیت داشته باشند ممکن است آن شیءای که کنار گذاشته می‌شود مناطش اعم باشد. ولی در صورتی که مناط داشته باشد مناطش اعم است ولی ممکن است یک حکم دیگر مناط این را از بین ببرد. بعضی از آقایان در بحث حج عقیده‌شان این هست که حج استطاعت در باب حج شرطش این هست که انجام حج منشاء ترک واجبی از واجبات یا فعل محرمی از محرمات نباشد. می‌گویند حج برای مستطیع ملاک دارد. اگر شخصی یک واجبی از واجبات با انجام حج ازش فوت می‌شود و مجبور است محرمی از محرمات را انجام بدهد اینجا اصلاً ملاک وجوب حج وجود ندارد. درست است اگر حج ملاک داشته باشد جزء ارکان دین هست و بعد از نماز و زکات شاید سومین چیز مهم باشد. ولی به شرطی که ملاک داشته باشد. روی همین جهت ممکن است کوچک‌ترین واجبی از واجبات بر حج مقدم باشد. چون باعث بشود که حج دیگر ملاک نداشته باشد.

شاگرد: استطاعت شرعی ندارد مثلاً؟

استاد: استطاعت اصلاً تعریفش این باشد. استطاعت شرعی در استطاعت عدم مزاحمت با واجبی از واجبات اخذ شده باشد که اصطلاحا همان استطاعت شرعی در موردش تعبیر می‌کنند. در موردش قدرت شرعی تعبیر می‌کنند. یکی از اصطلاحاتی که در مورد قدرت شرعی هست همین هست که لازمۀ انجام این واجب ترک واجبی از واجبات و فعل محرّمی از محرمات نباشد. بنابراین در اینجا تقدیم وارد بر مورود به مناط اهمیت نیست. به مناط این هست که ملاک‌دار بودن واجب دیگر از بین می‌رود. نتیجۀ این بحث این می‌شود که در بحث تزاحم این که آدم خودش را در موضوع تزاحم داخل بکند آن عقلا جائز نیست. چون در تزاحم یک مصلحت ملزمه فوت می‌شود. بنابراین من نباید کاری بکنم که شارع از باب لا علاجی به من بگوید تو اهم را انجام بده مهم را ترک کن. مهم خودش مهم است. مصلحت ملزمه دارد. ولی در بحث ورود اینجا دلیل وارد کاری می‌کند که اصلاً دیگر ما نیاز نداشته باشیم. اصل نیازمندی را از بین می‌برد. بنابراین مشکلی نیست. فرض کنید من یک موقعی یا باید غذا بخورم یا باید آب بنوشم. یک پولی دارم یا باید این را بدهم غذا بخورم یا باید آب بنوشم. خب اینجا اهم و مهم می‌کنم آب می‌نوشم گرسنگی را تحمل می‌کنم. خب اینجا من نباید کاری بکنم در این شرایط قرار بگیرم که مجبور باشم به خاطر تأمین آب از غذا صرفنظر کنم و گرسنگی بکشم. ولی اگر یک جوری بود که من اگر غذا بخورم دیگر احتیاج به آب پیدا نمی‌کنم. یا اگر آب بخورم احتیاج به غذا پیدا نمی‌کنم. مشکلی نیست که.

شاگرد: تزاحم می‌شود.

استاد: اصلاً تزاحم نیست. آن چیزی که محذور هست این است که یک شیءای مصلحت داشته باشد ولی من آن شیء ذی مصلحت را استیفاء نکنم. ولی اگر یک امری سبب بشود مصلحت‌دار بودن شیء از بین برود. مصلحت‌دار بودن یعنی چی؟ یعنی نیاز مکلف به آن شیء مثلاً. اینجا مشکلی نیست. بنابراین ایجاد ظرف تقدیم وارد بر مورود عقلا مانعی ندارد. ولی ایجاد ظرف تزاحم عقلا مانع دارد. عرض کردم این که گفتیم در تزاحم ایجاد ظرف تزاحم عقلاء اشکال دارد، در تزاحم امتثالی که روشن است. در تزاحم ملاکی که شارع مقدس در واقع خودش تشخیص می‌دهد، اگر تزاحم به خاطر مصلحت در متعلق باشد، فرض کنید دو تا متعلق ما داریم از یک طرف شارع مقدس در یک موردی می‌داند مکلف احتیاج به غذا دارد از یک طرف دیگر احتیاج به آب دارد. شارع مقدس دستور می‌دهد که غذا بخور. ولو آب خوردن ملاک هم دارد، ولی شارع به خاطر ملاک اهم، امرش متوجه آن ملاک اهم می‌کند. اینجا من نباید کاری بکنم که در موضوع این دلیل وارد بشوم. چون موضوع این دلیل وارد شدن معنایش این است که یک مصلحت اهمی فوت می‌شود. ولی همۀ ترجیح‌های در بحث تزاحم ملاکی این سنخه نیست. گاهی اوقات شارع مقدس یک شیء را واجب نمی‌کند چون مصلحت ترخیص وجود دارد. به خاطر مصلحت ترخیص آن را واجب نمی‌کند. در بحث مصلحت ترخیص هم آنجا مطرح است. جلسۀ قبل عرض کردم که انواع چیزهایی که دخالت دارد در بحث تزاحم ملاکی مصلحت در ترخیص، مفسده در الزام، این که مصلحت در حصۀ غیر ناشئه از عمد هست آن نکات مختلفی که منشاء می‌شود که شارع امرش فعلی نشود. آیا در این مواردی که تزاحم یک طرفش بحث مصلحت در متعلق نیست، مصلحت در نفس حکم، یا مفسدۀ در الزام، یا مصلحت در ترخیص و امثال اینها هست. آیا اینجا هم من می‌توانم خودم را در موضوع تزاحم داخل بکنم یا نه؟ این مثل آن صورتی هست که تزاحم بین دو شیءای هست که در متعلق امر و نهی مصلحت. تزاحم ملاکی. اصلاً عرض کردم این که مصلحت در نفس امر باشد فقط در تزاحم ملاکی است.

شاگرد: چرا امتثالی نمی‌شود؟

استاد: چون تزاحم امتثالی به خود مکلف واگذار می‌شود. این که در امر شارع ملاک دارد، ملاک ندارد، در ترخیص ملاک دارد، یا ملاک ندارد اینها را هیچ وقت به مکلف واگذار نمی‌کنیم. خود شارع تشخیص می‌دهد. تشخیص مصلحت‌دار بودن الزام و عدم الزام یا مفسده داشتن الزام یا مصلحت داشتن ترخیص اینها را هیچ وقت به مکلف واگذار نمی‌کنند. مصلحت امتثالی تشخیصش به مکلف واگذار می‌شود. در جلسۀ قبل یکی از فرق‌هایی که بین تزاحم ملاکی با تزاحم امتثالی بود همین را عرض کردم که در تزاحم امتثالی مصلحت در نفس حکم ملاحظه نمی‌شود. اینها چیزهایی هست که تشخیصش به مکلفین، زمینه‌های عقلایی به آن معنا ندارد. خود شارع هست که تشخیص می‌دهد. قانونگذار هست که تشخیص می‌دهد نسبت به اجرا کنندگان قانون، به آنها هم واگذار نمی‌شود. کما این که در چیزهای عقلایی‌اش هم همین است، فرض کنید این که این قانون باید یک قانون محکمی باشد یا نباشد، چیزهایی که مربوط به ویژگی‌های خود قانون هست اینها را به مکلفین واگذار نمی‌کنند. خود قانونگذار.

شاگرد: مصلحت در خود متعلق هم

استاد: در آن، به آن واگذار می‌شود به این معنا تشخیص صغریاتش با آن هست. یعنی فرض کنید، این که به او واگذار می‌شود که آن تشخیص می‌دهد که ما می‌گوییم اگر اهم باشد شما اهم را بر مهم مقدم کن. اهم خود او تشخیص می‌دهد که اینجا اهم هست یا اهم نیست. کبریات را که شارع می‌گوید. می‌گوید حفظ جان مؤمن اهم از فلان چیز هست. ولی اینجا حفظ جان هست یا حفظ جان نیست، اینها را خود مکلف تشخیص می‌دهد.

شاگرد: شارع که به ما نگفته بروید تعمدا. ما خودمان فهمیدیم اگر یک چیزی

استاد: نه. بحث کبرای کلی نیست، تقدیم اهم بر مهم. بحث سر این است تشخیص این که چی اهم است و چی مهم است؟

شاگرد: به ما واگذار نکرده

استاد: به ما واگذار کرده به این معنا که. این به ما واگذار می‌کند در تزاحم امتثالی. شارع مقدس می‌گوید که اگر یک جایی حفظ جان وجود داشت، یک جایی نماز بود شما حفظ جان را مقدم کن. ولی کجا حفظ جان است؟

شاگرد: این که تشخیص ملاک نیست، تشخیص موضوع است

استاد: نه، تشخیص موضوع همین را می‌خواهم بگویم. همین تشخیص موضوع. تشخیص مورد، تطبیق مصداق. این تطبیق مصداقش را در تزاحم امتثالی به مکلف واگذار می‌کند همین را در تزاحم ملاک خودش عهده‌دار می‌شود.

شاگرد: پس اهم و مهم را ما تشخیص نمی‌دهیم. ما فقط تشخیص می‌دهیم

استاد: مصداق اهم و مهم را ما تشخیص می‌دهیم. ولی آنجا مصداق اهم و مهم را هم خود شارع عهده‌دار می‌شود. تفاوتش این است تعیین مصداق. نه در این که چی چی اهم است، چی چی مهم است، کبرویاً. در تطبیق آن قواعد بر موارد.

آیا ما می‌توانیم خودمان را در دایرۀ تزاحم ملاکی قرار بدهیم؟ یا نمی‌توانیم؟ به تعبیر دیگر آیا شارع می‌تواند به ما اجازه بدهد که ما خودمان را در موضوع تزاحم ملاکی قرار بدهیم یا نمی‌تواند اجازه بدهد؟

پاسخ مطلب این است که اگر تزاحم منشأ بشود که، این که ما می‌گوییم تزاحم دو طرف دارد. یعنی دو تا حکم با همدیگر در استیفای آن ملاک مزاحم هستند. یک موقع معمولاً یک طرفش مصلحت در متعلق است. یک طرفش مصلحت در نفس حکم است. اگر ما مصلحت در متعلق را مجبور باشیم کنار بگذاریم. یعنی در مقام تزاحم اگر باشد مصلحت در متعلق قرار است کنار برود. اینجا ما حق نداریم خودمان را داخل در موضوع تزاحم کنیم. به دلیل این که یک مصلحت ملزمه هست، ما آن مصلحت ملزمه را ولو به خاطر مصلحت در حکم داریم کنار می‌گذاریم. ولی اگر نه آنجور نبود، مثلاً فرض کنید اگر شارع مقدس دو تا حکم دارد. یک حکم ترخیصی دارد، یک حکم الزامی دارد. به خاطر این حکم الزامی از آن حکم ترخیصی‌اش رفع ید می‌کند. آیا من می‌توانم موضوع آن الزام را فراهم کنم تا با فراهم کردن موضوع الزام آن مصلحت ترخیصیه را شارع ازش رفع ید کند؟ پاسخ ما این است که بله اشکالی ندارد. چون اینجور نیست که آن مصلحت ترخیص، مصلحت لازم الاستیفاء به آن معنا باشد. یعنی مصلحت ترخیص لازم الاستیفاء به این معنا که اگر من آن مصلحت را رها کردم شارع مقدس چیز باشد. مدلش متفاوت هست با مدل مصلحت الزامیه. من کاری کردم که شارع مقدس دیگر، آن مصلحت در ترخیص استیفاء نشده. معنای استیفاء نشده این نیست که یک نیازی که اینجا، فرق دارد مدل مصلحت در حکم با مصلحت در متعلق. تصور می‌کنم در مصلحت متعلق اگر من کاری بکنم که آن مصلحت در حکم تحقق پیدا نکند مشکل عقلی نداشته باشد.

شاگرد: یعنی چون ورود؟

استاد: نه بحث ورود نیست. بحث تزاحم است. ولی بعضی چیزها مصلحت در ترخیص لازم الاستیفاء نیست. یعنی اینجور نیست که شارع می‌گوید برو مصلحت ترخیص را به دست بیاور.

شاگرد: یعنی خودتان مطلق العنان بگویید این برایم مهم است چون مثلاً زده نشود از دین. این تفویت می‌شود دیگر. اگر من یک کاری کنم که یک چیزی برایم واجب بشود این مطلق العنانی که برایم مصلحت داشت این تفویت می‌شود. این زدگی ایجاد می‌شود مثلاً. شاید این برایش مهم باشد.

استاد: بله. حالا این را یک قدری تأمل بفرمایید. من به نظرم بحث مصلحت در متعلق با مصلحت در حکم بین اینها فرقی حس می‌کنم. من اینها را یکسان نمی‌بینم. حالا ببینیم آیا از باب این است که در مورد مصلحت در حکم جنبۀ ورودی پیدا می‌کند؟ یعنی در جایی مصلحت در حکم هست که معارض نباشد با مصلحت در متعلق حکم مزاحم. مثلاً جنبۀ ورودی دارد یا با وجود. یک قدری رویش تأمل کنیم من اصلاً بحث ورود را هم امروز طرح کردم یک جهتش برای همین بود. اگر از باب ورود باشد خب واضح است که مشکلی نیست. ولی آیا اگر از باب ورود نباشد، در یک طرف مصلحت در حکم باشد، در یک طرف مصلحت در متعلق باشد آیا من حق دارم خودم را داخل در این موضوع داخل بکنم؟ یا حق ندارم؟ در اینجا هم اگر مصلحت در متعلق قرار است فدا بشود آن هم روشن است که نمی‌شود انسان خودش را در موضوع داخل بکند. این را یک قدری تأمل بکنیم ببینیم بین مصلحت در متعلق و مصلحت در حکم از این جهت که انسان خودش را در موضوع تزاحم داخل کردن هست، تفاوت هست یا تفاوت نیست.

شاگرد: آخر در تزاحم ملاکی خود شارع است که حکم به اهم.

استاد: بله درست است. نه مجرد این که خود شارع تعیین می‌کند معنایش ورود نیست. ورود این است که تقدیم یکی اینها منشأ بشود که دلیل مورود اصلاً موضوع نداشته باشد. اصلاً نیاز نسبت به دلیل مورود بپرد. ولی ما می‌گوییم جایی که در تزاحم ملاکی

شاگرد: شارع خودش دست برداشته

استاد: از فعلیتش دست برداشته. نه از ملاکش. ملاک دست شارع نیست. ملاک یک امر تکوینی است. اینجور نیست که دست برداشتنی باشد. یک کمی روی این تأمل بکنیم ببینیم که آیا اینجا فرق دارد یا فرق ندارد.

شاگرد: پیش فرضی که از حاج آقا نقل کردید دیروز که ما حق نداریم خودمان را در تزاحم قرار بدهیم و یک مصلحتی را تفویت کنیم خود این هم ابهام داشت چون این که حق نداریم، خودش این حق نداشتن ممکن است مفسده داشته باشد.

استاد: نه. این بحث بحث عقلی است. یعنی اینجور نیست که. این عقل انسان کشف می‌کند که این لازم نیست که یک الزامی شارع مقدس ورای چیز اعتبار کرده باشد.

شاگرد: باید این را ملزم بداند دیگر.

استاد: نه، خود همین، خود چیزی که اینجا. یک سری از، اینها موضوعاتی هست که خیلی دخالت دارد در یک سری بحث‌های مختلف. حالا اجازه بدهید، نیاز هست به نظر من یک مقداری بحث‌ها را چیز بکنیم.

در مقام تطبیق این قواعد بر. یعنی بحث اثباتی که آیا از باب تزاحم است یا از باب ورود است که عرض کردم این که ما می‌بینیم در یک جایی وجداناً مانعی ندارد که انسان خودش را در موضوع حکم دیگر قرار بدهد این معنایش این است که از نوع ورود است. شارع مقدس گفته نماز باید تمام به جا آورده بشود برای حاضر. برای مسافر گفته که باید قصر به جا آورده بشود. واضح است که مانعی نیست که انسان خودش را مسافر بکند. و مسافر خودش را حاضر بکند. اینها معنایش این است که حضور و غیاب جنبۀ شبیه ورود دارد. به تعبیر دیگر ذی مصلحت بودن بعد از حضور حاصل می‌شود. یعنی اگر شخصی حاضر هست خودش را غائب می‌کند شیء ذی مصلحت را فوت نکرده، کاری کرده که این مصلحت، نیاز از بین برود، همان جنبۀ ورودی دارد. یعنی این که خودش را از یک موضوع به موضوع دیگر داخل کردن تفویت المصلحة الفعلیة نیست. اینجور نیست. ما دو تا چیز داریم. اینها را با همدیگر دقت بفرمایید. یکی اصل ملاک‌دار بودن هست. یکی استیفاء الملاک هست. اگر شیءای باعث بشود اصل ملاک. یعنی یکی نیاز هست، یکی رافع نیاز است. تفاوت بین تزاحم امتثالی. تزاحم و ورود، در این هست که در تزاحم آن چیزی که، در تزاحم اصل مصلحت وجود دارد. در طرفین. آن چیزی که ما نمی‌توانیم به آن دست برسیم استیفاء کلا الملاکین است. آن چیزی که قدرت بر استیفای کلا الملاکین نداریم. ولی در ورود اصلاً اصل ملاک دار بودن، اصل نیازدار بودن، آن از بین می‌رود. در جایی که ما می‌توانیم از یک عنوان خودمان را به عنوان تبدیل بکنیم باید در قسم اوّل باشد. که اصل نیاز از بین می‌رود. بنابراین مانعی ندارد. وقتی من نماز چهار رکعتی نیاز دارم، وقتی به نماز چهار رکعتی نیاز دارم که حاضر باشم. وقتی خودم را مسافر می‌کنم دیگر به نماز چهار رکعتی من نیاز ندارم.

شاگرد: درک عرفی این نیست که کسی که مسافر است شارع می‌خواهد یک سهولتی برایش ایجاد کند. نه این که متعلقش دیگر نیازی ندارد، نیازی نیست. نیاز هم هست ولی شارع می‌خواهد این چون در سفر است اذیت نشود. یعنی مفسده برای الزام است باعث می‌شود که این تفویتش نداشته باشد.

شاگرد: اگر رخصت بود درک عرفی

استاد: همین را می‌خواهم بگویم. مفسده در الزام، همان نکته‌ای که عرض کردم،

شاگرد: ممکن است ورود هم نباشد

استاد: نه. همان را می‌خواهم بگویم. نکته‌ای که داشتم عرض می‌کردم همین بود دیگر. می‌گویم جایی که مصلحت در الزام است با جایی که مصلحت در متعلق است فرق دارد. این خودش شاهد عرض من است دیگر که بین اینها فرق است. جایی که من کاری بکنم که این. قدر مسلمش دو صورت را با هم مقایسه کنیم. صورت مصلحت در ترخیص و مصلحت در الزام را فعلاً خارج می‌کنیم از محل کلام. مقایسه بین تزاحمی که به خاطر ملاک در متعلق در طرفین هست با مسئلۀ ورود. تشخیص جایی که امر دائر بین این دو تا باشد. اگر ما دیدیم که مانعی ندارد ما خودمان را داخل در موضوع این دو حکم قرار بدهیم، این معنایش این هست که، یعنی از یک عنوان به عنوان دیگر خودمان را تبدیل کنیم، این معنایش این است که از نوع ورود است. ولی اگر تبدیل، یعنی انسان خودش را از موضوع یک دلیل به موضوع دلیل دیگر در آوردنش جائز نباشد این معنایش این است که از سنخ تزاحم است. آن بحث مصلحت در الزام و مفسده در ترخیص را حالا کنار بگذارید.

بقیۀ بحث برای فردا باشد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان